**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011021**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا صدقه به نحو شرط نتیجه اصلاً صحیح هست یا صحیح نیست؟ عرض کردیم نذر تملیک یک شیء برای خدا هست. حالا تملیک به نحوی هست که علیَّ هم در موردش تصویر بشود یا علیّ تصویر نشود هر دویش عرض کردیم نیازی نیست برای نذر که در مواردی باشد که بگوید لله علیّ کذا. بلکه می‌شود گفت اگر یک عین خاصی را بگوید لله، از اطلاق ادله استفاده می‌شود که این واقع می‌شود.

شاگرد: جایی که علیّ ندارد شرط نتیجه‌هاست؟

استاد: که طبیعتاً می‌تواند به نحو شرط نتیجه هست دیگر. بگوید لله هذا المال مال من. حالا یا به نحو کلی یا به نحو جزئی، شخصی. بعضی از روایاتش را هم اینجا بخوانم بد نیست، روایت ۳۶۳۲۰:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ بِالنَّذْرِ»

«يَحْلِفُ بِالنَّذْرِ» یعنی در واقع همین نذر لجاج و غضب است. از همان سنخ است، یعنی نذر را در قالب حلف قرار می‌دهد. این دو شکل هست. یک موقعی نذر عرفی را قرار می‌دهد، یک موقعی نذر شرعی را قرار می‌دهد. یک موقعی می‌گوید که مثلاً اگر تو وارد خانه‌ای بشوی زنم مطلقه باشد. این به این شکل، نه زنم مطلقه باشد، فعلیّ کذا، نذر باید علیّ داشته باشد. فعلیّ المشی الی بیت الله الحرام. یک موقعی علیّ خالی به کار می‌برد، یک موقعی می‌گوید لله علیّ. این می‌گوید

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ بِالنَّذْرِ وَ نِيَّتُهُ فِي يَمِينِهِ الَّتِي حَلَفَ عَلَيْهَا دِرْهَمٌ أَوْ أَقَلُّ»

نیتش این بوده که یک درهمی را مثلاً به گردن بگیرد، «أَوْ أَقَلُّ».

نمی‌دانم این اینقدر کم بودن خصوصیتی دارد، نکته‌ای دارد که این را مثال می‌زند؟ این یک قدری برایم ابهام دارد. درهم اقل یعنی خیلی خیلی کم، اینها مثلاً.

«قَالَ إِذَا لَمْ يَجْعَلْ لِلَّهِ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ.»

یک موقعی می‌گوید که اگر فلان کار را بکنم فعلیّ درهمٌ. یک موقعی می‌گوید فلله علیّ درهمٌ. اگر لله علیّ درهمٌ باشد صحیح است، ولی علیّ درهمٌ خالی باشد صحیح نیست. البته با توجه به روایات قبلی که خواندیم که باید قصد قربت بشود، یراد بها وجه الله باشد، لله علیّ تنها کافی نیست، این مفهومش اطلاق ندارد. اذا لم یجعل لله یعنی اگر برای خدا قرار ندهد این فایده ندارد، اما اگر برای خدا قرار بدهد فایده دارد یا فایده ندارد آن مفهومش مقید به این هست که کلّ یمین لا یراد بها وجه الله. بنابراین این معنایش این است که اگر آن درهم را برای خدا قرار بدهد ولو به نحو حلف نذر باشد و اینها، و یراد بها وجه الله هم باشد. در جلسۀ قبل هم عرض کردیم، حلف به نذر که همان نذر لجاج و غضب هست در صورتی که انگیزه‌اش لجاج و غضب باشد نافذ نیست، ولی اگر انگیزه‌اش خدایی باشد، لله باشد آن نافذ است.

شاگرد: ولو این که لله نباشد؟

استاد: نه، لله هم شرط است یعنی هر دویش. هم این شرط است هم آن شرط است. یک نکته‌ای را در جلسۀ قبل ما یک روایتی خواندیم ما کان لله فیه رضاً، آن روایتی که در استبصار بوده خواندیم، در روایات ما از بعضی روایات استفاده می‌شود که یک شیءای که مرضی الهی باشد همین مقدار نافذ هست، نذرش. ولی روایت‌های مصرّح دیگری که می‌گوید ولو مرضی خدا باشد باید لله داشته باشد.

«عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:» همین روایت اوّل این باب، «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَ هُوَ مُحْرِمٌ بِحَجَّةٍ أَوْ عَلَيَّ هَدْيُ كَذَا وَ كَذَا فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ حَتَّى يَقُولَ لِلَّهِ عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلَى بَيْتِهِ»

باید لله داشته باشد. مجموعاً این استفاده می‌شود که یک نذر داریم یک یمین داریم. در یمین باید یراد بها وجه الله باشد، آن چیزی که یمین هست و قسم هست. اگر یراد بها وجه الله نباشد آن نافذ نیست ولو شیءای باشد که لله فیه رضاً. این یک مطلب. اما اگر صیغۀ نذر می‌خواهد، صیغۀ نذر را انجام بدهد. نذر لله علیّ می‌خواهد. باید لله باشد و مجرد این که درش طاعت الهی باشد آن کافی نیست. بین حلف و نذر فرق است، در نذر لله می‌خواهد، ذکر باید بشود لله، نه فقط بحث لله، مفهومش هم باید انسان انشاء کنند. لله علیّ نه این که فقط الفاظ خدا را ذکر کند. یعنی مالکیت خدا نسبت به شیء را باید اعتبار کند و انشاء کند. حتی یقول لله علی یعنی این مفهوم لله علی المشی الی بیت الله را باید انسان انجام بدهد.

یک نکته‌ای اینجا قبل از این که روایت بعدی‌اش را بخوانم دیروز بعد از جلسه یکی از رفقا سؤالی می‌کرد، می‌گفتش که الآن صدقه به چیزی می‌گویند که برای مساکین هست. اگر کسی همین جوری بگوید که این مال من برای مساکین، اعتبار کند برای مساکین بودن را. آیا این خودش کافی هست یا کافی نیست؟ بعید نیست که از ادله‌ای که می‌گوید که باید لله علی به کار ببریم، استفاده بشود که اینها کافی نباشد. مجرد این که انسان یک شیءای را تعهد می‌کند و به عهده می‌گیرد، تا تملیک خدا نکرده باشد بعید نیست از اینها بشود استفاده کرد. یک نکته‌ای را اینجا یک بحثی هست که این را باید در جای خودش بحث کرد که آیا شرط ابتدایی نافذ هست یا نافذ نیست؟ یک موقعی ما یک عقد داریم، تعهد طرفینی است. آن نافذ است بحثی نداریم. نه من همینجوری می‌گویم این مال زید باشد. بدون این که داخل در یکی از عقود معهوده بخواهم قرارش بدهم. یک موقعی هبه می‌خواهم قرارش بدهم، آن بحث دیگری است. نه همینجوری می‌گویم این برای مساکین باشد. حالا یا به نحو کلی این مال من برای مساکین باشد. یا به نحو شخصی به یک فرد خاص، این مال من برای تو. یک موقعی این را معنایش این است که دارد هبه می‌کند آن وقت داخل در هبه هست و آن شرایط هبه و امثال اینها را دارد. نه، هبه هم همینجوری می‌خواهد تملیک مستقل، تملیک کردن. آیا این صحیح هست یا صحیح نیست؟ این مورد بحث هست که المؤمنون عند شروطهم اینها را می‌گیرد یا نمی‌گیرد. من فکر می‌کنم ممکن است ما از ادله‌ای که همین ادله‌ای که اینجا داریم که می‌گوید تا لله نگوید واقع نمی‌شود از این ادله هم بشود استفاده کرد که آن شرط‌های ابتدایی هم نافذ نباشد. به هر حال این داخل در آن یک قدری آن بحثش پیچیدگی دارد باید همۀ ادلۀ آن بحث را دید. حاج آقا یک موقعی فرمودند المؤمنون عند شروطهم شرط به معنای تعهد نتیجه نیست، المؤمنون عند شروطهم شرط‌های ابتدایی را هم می‌گیرد. البته اینجا یک بحثی هست که المؤمنون عند شروطهم اصلاً ناظر به تصحیح شرایط هست یا ناظر به الزام ما هو المشروع است. اگر المؤمنون عند شروطهم را مصحح بدانیم، به المؤمنون عند شروطهم می‌شود تمسک کرد. ولی اگر بگوییم المؤمنون عند شروطهم می‌خواهد بگوید آن شرطی که صحیح هست لازم است. آن وقت نسبت به این که چه شرطی صحیح هست، چه شرطی صحیح نیست مفهوم ندارد. کما این که حاج آقا در اوفوا بالعقود عقیده‌شان این هست. ایشان می‌گویند اوفوا بالعقود در مقام الزام ما هو المشروع است. برای لزوم چیزها به اوفوا بالعقود می‌شود تمسک کرد ولی برای تصحیح نمی‌شود. بالأخره همچین بحث‌هایی هست. آن بحثی که مطرح می‌کردند این پیچیدگی‌ها دارد این است که بگذارید وارد آن بحث‌هایش نشویم.

شاگرد: مطلبی که در مورد صدقه می‌فرمودید از روایات استصحاب، صدقه اگر لله باشد و اینها آن شاید مقید بشود به این که

استاد: جایی که لله بگوید، تملیک لله بکنیم. روایت بعدی‌اش را هم بخوانیم. من مخصوصاً این را گفتم به خاطر این روایتی که می‌خواهم بخوانم، این بحثی که دوست ما کردند را گفتم. روایت مسعدة بن صدقة از جهت سندی ما معتبرش می‌دانیم. حالا یا مسعدة بن صدقة را همان مسعدة بن زیاد می‌دانیم که یک بیان، یک بیان دیگر این که خود مسعدة بن صدقة را هم حالا اگر مسعدة بن زیاد هم نباشد تصحیح می‌کنیم.

روایت بعدی نوادر احمد بن محمد که عرض کردم کتاب حسین بن سعید است.

«القاسم بن محمد عن محمد بن يحيى الخثعمي قال قلت له الرجل يقول علي المشي إلى بيت الله أو مالي صدقة»

آن سؤالی که کردند دقیقاً همین است.

«أو مالي صدقة أو هدي فقال إن أبي [علیه السلام] لا يرى ذلك شيئا إلا أن يجعله لله عليه‌»

باید قید لله را آورده باشد. من تصور می‌کنم آن علیه‌اش به این معنا نیست که حتماً به نحو کلی باشد. چون علیّ عرض کردم که در جایی که یک مال مال شخصی باشد مملوک علیه ندارد. کلی باشد خب در ذمۀ من یک مالی را دیگری مالک می‌شود این «أو مالي صدقة» معلوم نیست که مراد مال کلی باشد، مال شخصی را هم علی القاعده بگیرد. «أو مالي صدقة» یعنی ان مال خاص، این کتاب من صدقه باشد. محمد بن یحیی خثعمی از اصحاب امام صادق علیه السلام است. ان ابی ظاهراً مراد امام باقر هست. می‌گوید اما باقر علیه السلام این را نافذ نمی‌دانست مگر اینکه لله علی. بنابراین اگر بگوید این برای مساکین است، مالی صدقة یعنی همین دیگر. مالی صدقه یعنی این برای مساکین. می‌گوید نه این فایده ندارد. باید بگوید که لله علیّ این که صدقه باشد. یا این برای خدا باید باشد.

شاگرد: هم لله هم للمساکین

استاد: اینها منافات ندارد، مالکیت خدا و مالکیت مساکین در عرض هم نیستند، در طول هم هستند. مثل ما کان لله فهو للامام. در روایات خواندم آن روایت را. این هم در بعضی روایت هست ما کان لله فهو للمساکین. در هر دوی اینها هم داریم.

شاگرد: یعنی من باید اراده کنم که همزمان این که هر دو تا به نحو

استاد: نه، صدقه بودن اعتبارش این است که به خرج مساکین بشود ولی کأنّ خدا به اعتبار این که زیرمجموعۀ خدا هستند، عیال خدا هستند، یک همچین اعتباری باید بشود.

شاگرد: مرحلۀ انشاء چی باید اراده کنیم؟

استاد: باید اراده کرده باشد صدقه بودن این شیء را، به هر حال باید خدا را مالک فرض کنم. مالک کنم خدا را که این مال صدقه باشد. یعنی در واقع کأنّ از خدا به فقرا می‌رسد. فقرا از خدا این را دریافت می‌کنند،

«مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا»

یکی از چیزهایی که ما قبلاً احتمالش را هم می‌دادیم این هست که قرض الحسنه تملیک الله است ولو شرعاً. یعنی شارع قرض الحسنه را این شکل قرار داده که خدا مالک می‌شود و آن طرف از خدا دریافت می‌کند. بنابراین طرف حسابش خداست نه طرف حسابش من.

شاگرد: پس دادنش هم به خدا باید پس بدهیم.

استاد: به من پس داده به خدا پس داده. بعضی چیزها هست این که اعتبار این می‌شود که خدا را این وسط پایش را وسط کشیده می‌شود یک نوع احترام فقراست. خیلی وقت‌ها مؤمن کرامت دارد، بعضی چیزها به گونۀ خاصی حکم شرعی جعل می‌شود که کرامت مؤمن حفظ بشود.

شاگرد: صدقه که درست است، در قرض الحسنه چطور؟

استاد: قرض الحسنه هم همین. قرض الحسنه کأنّ شما ولو به طرف دادید ولی گویا یک اعتبار است، گویا به خدا دادید و خدا به آن طرف داده.

شاگرد: اینش هم باز مشکلی نیست، در واقع خدا کأنّ اینطوری اعتبار کرده که من به خدا قرض دادم و خدا به او داده، یک کسی هم که می‌خواهد برگرداند او هم باید در واقع به خدا بدهد. قصد بکند

استاد: نشد. نه لازم نیست قصد بکند. همچنان که من تملیک الله را قصد نمی‌کنم. در قرض الحسنه، من تملیک الله را قصد نمی‌کنم، شارع می‌گوید برای خداست. ولو من قصد می‌کنم به این آقا بدهم ولی شارع می‌گوید تو مال خداست از خدا منتقل شد. برگشتش هم که داری می‌دهید در واقع مال خدا برمی‌گردانید.

روایت قاسم بن محمد عن محمد بن یحیی الخثعمی که الا ان یجعله لله علی.

به نظر می‌رسد این مال مشخص را هم شامل می‌شود. بنابراین من می‌توانم بگویم این مالم برای خداست. این که گفتم همین صدقه به نحو شرط نتیجه است دیگر.

یک روایت دیگر هم هست ممکن است بگوییم اطلاقش این موارد را می‌گیرد.

«عن سعيد بن عبد الله الأعرج قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل يحلف بالمشي إلى بيت الله و يحرم بحجة و الهدي فقال ما جعل لله فهو واجب عليه‌»

ما بگوییم هر چیزی را که برای خدا قرار داده این واجب می‌شود. بگوییم این اطلاق دارد چه افعال چه اشیاء را. ولی نه واجب علیه ظاهرش افعال است، واجب علیه این هست که، آن وقت آن واجب علیه قرینه بر این می‌شود چون سؤال سائل هم یک فعلی از افعال است، مشی الی بیت الله، احرام بحجةٍ، هدی، اهدا، امثال اینها. ما می‌خواستیم به اطلاق ما جعله لله تمسک بکنیم که ما جعل لله اعم از این است که مجعول فعلی از افعال باشد یا مجعول عینی از اعیان باشد، حالا عین شخصی یا عین کلی. این قدر مسلم دو صورتش را می‌شود از این گرفت. این که فعل باشد یا عین کلی باشد. هر دویش عیب ندارد. چون عین کلی هم واجب علیه، واجب را نمی‌خواهم واجب شرعی معنا کنم. مفهوم علی بودن باید در موردش تصویر بشود. علی بودن در افعال خب تصویر می‌شود. در مملوک‌های کلی هم تصویر می‌شود. گاهی ذمۀ من مشغول به دیگری هست آن هم واجب علیه هست. اینها مورد بحث نیست. مورد بحث این است که عین شخصی را. می‌گویم هذا لله. این ملک من، این برای. به نظر می‌رسد نشود به این استدلال کرد.

یک روایت دیگر، این روایت ۳۶۳۳۳:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الْجَارِيَةُ فَتُؤْذِيهِ امْرَأَتُهُ وَ تَغَارُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ»

«تَغَارُ عَلَيْهِ» یعنی زنی که نسبت به شوهرش حاضر نیست که شوهرش با کسی غیر از او باشد، حالا چه نسبت به کنیز چه نسبت به همسر دوم. غیرت ورزیدن زن بر علیه شوهر یعنی عدم رضایتش به این که شوهر زن دیگر یا ملک یمین دیگر داشته باشد.

«فِي الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الْجَارِيَةُ فَتُؤْذِيهِ امْرَأَتُهُ وَ تَغَارُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ هِيَ عَلَيْكِ صَدَقَةٌ قَالَ إِنْ [کان] جَعَلَهَا لِلَّهِ وَ ذَكَرَ اللَّهَ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَقْرَبَهَا»

می‌گوید اگر «إِنْ [کان] جَعَلَهَا لِلَّهِ»، ظاهرا مرجع ضمیر «ها» اینها و یقربها همان کنیز هست. یعنی اگر کنیز را برای خدا قرار داده باشد، خدا را مالک قرار داده باشد گفته باشد لله علیّ هذه الجاریة صدقة علیه، یعنی خدا را مالک قرار داده، فرض کنید قصد قربت و این چیزهایش را هم یعنی مشکلات چیز نبوده که می‌توانسته خدا را مالک قرار بدهد.

«وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَكَرَ اللَّهَ فَهِيَ جَارِيَتُهُ يَصْنَعُ بِهَا مَا شَاءَ.»

شاگرد: علیکِ صدقةٌ است؟

استاد: هی علیکِ صدقة دیگر.

شاگرد: یعنی تملیک تو می‌کنم؟

استاد: آره. مُتصدُّق علیه تو هستی. متصدُّق علیه می‌گوید که اگر این را تملیک الله کرد، حالا این که ان کان جعلها لله، یعنی یک موقعی همان عرض کردم فرض کنید همسرش، همسری هست که نیاز به کنیز دارد، بنابر این، این می‌تواند قصد قربت هم بکند، می‌گوید این را برای خدا قرار دادم که برای تو باشد. همان عرض کردم آن مطلبی که صدقه بودن از یک طرف ملک الله هست، از یک طرف ملک المساکین هست، حالا یا مسکین خاص، امثال اینها. این زنی بوده که نیازمند به کنیز بوده می‌گوید، اگر لله علیّ بگوید این از ملکیت خودش خارج می‌شود و به ملکیت این زن در می‌آِید. ولی اگر لله علیّ نگوید که این را ما قبلاً استدلال می‌کردیم بر این که این ازش استفاده می‌شود که در صدقه قبض معتبر نیست. صدقه‌ای که مفهوم لله، صدقۀ شرعیه باشد.

«وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَكَرَ اللَّهَ فَهِيَ جَارِيَتُهُ يَصْنَعُ بِهَا مَا شَاءَ.»

بنابراین به نظر می‌رسد که این هم این روایت. مجموعاً از این روایات استفاده می‌شود که می‌شود ما یک شیءای را ملک خدا قرار بدهیم. و این که ما یک شیءای را ملک خدا قرار می‌دهیم احکام خاصه‌ای هم دارد. ما قبلاً یک روایتی را در بحث وقوف خواندیم. در بحث وقوف یک بحثی هست که.

این روایت را قبلاً هم روایتش را خواندیم که، روایت «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ عَلَى وَلَدِهِ بِصَدَقَةٍ فَإِنَّهُ يَرِثُهَا وَ إِذَا تَصَدَّقَ بِهَا عَلَى وَجْهٍ يَجْعَلُهُ لِلَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لَهُ.»

این که صدقه بدهد به فرزندش «عَلَى وَجْهٍ يَجْعَلُهُ لِلَّهِ»، این هم در واقع از مصادیق، نمی‌خواهم به این روایت تمسک کنم می‌خواهم بگویم که صدقه‌ای که به نحوی باشد که متصدَّق را، مال صدقه‌ای را، لله قرار می‌دهیم این صدقه احکامش فرق دارد با آن صدقه‌ای که لله در آن نخوابیده. بنابراین روایت محمد بن مسلم که ۳۵۰۹۷ هست صدقه‌ای که شخص لله نگفته باشد به فرزندش بدهد، بعد فرزند که از دنیا برود این را مالک می‌شود. ولی اگر لله را گنجانده باشد، چون لله را گنجانده باشد دیگر ما کان لله فلا یرجع، ولو بالصدقة. طبق این روایت این هست که ولو بالصدقة، حالا این را چه کار باید بکنیم، با روایت‌های دیگری که می‌گوید که میراث را، صدقه را می‌شود ارث برد امثال اینها، ممکن است حمل بر استحباب بکنیم، اینهایش را من حالا در مقام آن حکم مسئله نیستم. می‌خواهم بگویم که به هر حال آن جایی که یک شیء را ملک خدا قرار می‌دهیم با جایی که ملک خدا قرار نمی‌دهیم فرق دارد. احکام شیءای که ملک الله بشود یا ملک الله نشود تفاوت دارد. پس بنابراین نمی‌شود اینها را با همدیگر مقایسه کرد. نتیجۀ بحث این هست به نظر می‌رسد که آن نتیجۀ نذر صدقه به نحو شرط نتیجه را می‌شود، دلیل هم داریم، بنابر این که مرحوم آقای خویی که می‌فرماید که نذر صدقه به نحو شرط نتیجه صحیح نیست، نه صحیح است. وقتی که صحیح هست خب اگر به نحو شرط نتیجه یک شیءای صدقه شد زکات به آن تعلق نمی‌گیرد، واضح است دیگر، به دلیل این که از ملک شخص خارج می‌شود، ملک الله داخل بشود، بنابر این زکات تعلق نمی‌گیرد. اما عمدتاً آن تکۀ بحث هست که اگر ملک الله به نحو شرط نتیجه نباشد، به نحو شرط فعل باشد آیا نفس وجوب عمل به نذر باعث می‌شود که این زکات به آن تعلق نگیرد؟ مرحوم سید می‌گوید که نفس وجوب صدقه مانع هست. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند نه، نفس وجوب صدقه مانع نیست. حالا این بحثش را ان شاء الله جلسۀ بعد مطرح می‌کنیم. صور دیگر نذر را مطرح می‌کنیم. اینهایش در چیزهای آقای خویی هست، آقای هاشمی هم مفصل صور مختلف را مطرح کرده. بحث در صور مختلف منذور الصدقه هست که کدامشان مانع تعلق زکات می‌شوند یا مانع تعلق نمی‌شوند دیگر به بحث اصلی برمی‌گردیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان